

فریاد قالوا بلی

(بررسی مفهوم عرفانی آیه میثاق در غزلیات سنایی و حافظ)

سلطان کندرانی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

دکتر مریم شعبان زاده

استادیار دانشگاه زبان و ادبیات فارسی سیستان و بلوچستان

چکیده

خداوند برای شناساندن خود و هدایت انسان از او پیمانی گرفت. احتیاج عاشق (انسان) و اشتیاق معشوق (خداوند) باعث شد تا انسان در مقابل ندای الست بر بکم بلی را بر زبان براند. او در مسیر هدایت خداوندی قرار گرفت و در این راه با مشکلاتی مواجه شد اما با وجود مشکلات وادی سلوک به مغفرت خداوندی چشم امید داشت و میثاق ذر را یک پیمانی می دانست که باید آنرا با جان و دل پذیرا باشد. آیا انسان با طوع و رغبت میثاق را پذیرفت و یا اینکه سرنوشت خداوندی او را مجبور به قبول این میثاق کرد؟

در این مقاله تأثیریکی از آیات قران معروف به آیه ی میثاق در شعر سنایی و حافظ مورد بررسی قرار می گیرد و به دیدگاههای این دو شاعر پرداخته می شود. هدف اصلی این تحقیق این است که بتوان یک نظر کلی و شامل از اندیشه های این دو شاعر را ارائه داد و این مطلب را بیان کرد که آیا این دو میثاق الست را با طوع رغبت قبول دارند و یا اینکه هر دو شاعر طبق مشرب فکری زمان خود آن را به چالش کشیده اند. تقسیم بندی میثاق الست به مفاهیم: فطرت، عشق، بلا، امانت و تجلی از مطالب اصلی این مقاله می باشد. واژگان کلیدی: الست، بلی، عشق، حافظ و سنایی.

مقدمه:

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست که به پیمانه کشی شهره شدم روز الست

(حافظ، ۱۳۸۵: ۳۵)

میثاق اول یا میثاق ذر پیمانی است که خداوند در عهد الست از بنی آدم بر وحدانیت خود گرفته است . در این میثاق خداوند تمام ذریه بنی آدم از گذشته تا حال و آینده را از پشت حضرت آدم علیه السلام خارج کرده و پیمان بندگی و اطاعت کردن از خود را بر آن ها عرضه کرده است . آن گونه که در آیه ی ۱۷۲ سوره اعراف آمده است ، همگی بلی را بر زبان رانده اند و خداوند خود را بر این بلی شاهد می داند : «واذأخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم وأشهدهم علی أنفسهم ألسنت بریکم قالو بلی شهدنا یوم ألقیامه أن یقولو أنا کنا عن هذا غافلین» (اعراف: ۱۷۲)

ای رسول خدا به یاد آور آن هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه ی آن ها را برگرفت و آن ها را بر خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم ؟ همه گفتند : بلی ما شاهد بودیم که مبادا روز قیامت بگویند که از این پیمان بی خبر بودیم .

در این مورد از پیامبر حدیثی روایت شده است که خداوند در روز عرفه نسل بنی آدم را از صلب حضرت آدم خارج کرد و سپس آن ها را در یک جا جمع آوری کرد و به آن ها گفت : « آیا من پروردگار شما نیستم ؟ همگی لفظ بلی را بر زبان راندند بعد از این خداوند روزی آن ها را بر عهده گرفت و به صلب حضرت آدم برگرداند » (میبیدی ، ۱۳۶۱ : ج ۳-۷۸۵).

این پیمان را مفسرین پیمان دوستی دانسته اند که در ازل (زمان بی آغاز) بین انسان و خداوند برقرار شده و سنگ بنای عبودیت انسان برای خدا در این زمان نهاده شده است : «از روی فهم بر لسان حقیقت این آیت رمزی دیگر دارد و ذوقی دیگر، اشارت است به برایت احوال دوستان ، و بستن پیمان و عهد دوستی با ایشان روز اول در عهد ازل که حق بود حاضر و حقیقت حاصل » (میبیدی ، ۱۳۶۱ : ج ۳-۷۹۳)

در ضرورت پذیرفتن این پیمان، باید انسان را مانند گمگشته ای تصور کرد که در شب های سیاه گمراهی برای یافتن گوهر مقصود ناگهان کوب هدایتی بر او پیمان الست را عرضه کرد و او چون جهول بود با طوع و رغبت فریاد بلی را بر زبان راند، سر بر خط عاشقی نهاد، بلا و غم را به جان خرید، از جفا پرهیز نکرد و مشهور خوبان و رندان شد . خداوند بنیاد دوستی خود را با انسان در این پیمان برقرار کرد و انسان هم چون از مشتاقان درگاه احدیت بود بندگی را به جان و دل خرید و با این اینکه بلی را گفت اما از سرنوشتی که در انتظار او بود هیچ خبر نداشت به تعبیر قرآن او ظلوم و جهول بود، چون بار امانتی که کوه و زمین و آسمان از پذیرفتن آن سرباز زدند را به گردن گرفت .

«انا عرضنا أمانة على السموات و الأرض و ألجبال فأبين أن يحملنها فحملها أأنسان انه كان ظلوما جهولا» (احزاب: ۵۲) هدف این پژوهش پاسخ به این سؤال است که چرا انسان با طوع و رغبت بلی را بر زبان راند و آیا این همان امانتی نیست که دیگران از پذیرفتن آن سرباز زدند و او پذیرفت؟ این مقاله در پی آن است که انعکاس این مطلب را در غزلیات سنایی و حافظ بجوید و نظر کلی این دو شاعر در مورد عهد الست و پذیرفتن امانت الهی را بیان کند.

نه فرعونى شود آن کس که بند عهد بگشاید نه قارونى شود آن کس که دل درز سیم و زر بندد
(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷: ۳۶)

فطرت:

چون خدای تعالی آدم را آفرید وی را گفت: «من ربک؟» آدم گفت تو یا رب. خدا گفت: عهدی از تو می‌گیرم. آدم گفت فرمان تراست. آنگه خدای تعالی دیگر فرزندان را از پشت وی بیرون گرفت و عهد بر ایشان گرفت چون عهد در گرفتند، فرمود ایشان را که سجود کنید. آن گروه که نیکبختان بودند به یک بار خدای را سجود کردند و آن گروه که کافران و بدبختان بودند بر پای بماندند. (عتیق نیشابوری، ۱۳۸۱: ۸۲۶).

سعدا در این روز با شنیدن سماع بلی با رغبت ندای الست بر بکم را آری گفتند و این اولین و زیباترین و دلنوازترین آهنگی بود که بر دل و روح ایشان فرود می‌آمد: «جنید را پرسیدند که چون است که مردم آرمیده بود، چون سماع بشنود حرکت اندر وی پدید آید، گفت: آنگه که خداوند تعالی فرزند آدم را از پشت آدم علیه السلام بیرون آورد بر مثال ذره بایشان خطاب کرد و گفت: «الست بر بکم» خوشی سماع کلام خداوند تعالی بر ارواح ایشان ریخت چون سماع شنوند از آن یاد کنند، روح به حرکت در آید» (قشیری، ۱۳۸۳: ۶۰۰)

مطابق آیه الست خداوند خبر می‌دهد که نسل بنی آدم را از پشت حضرت آدم خارج کرد و از آن‌ها این پیمان را گرفت که او پروردگار و صاحب آن‌هاست و فطرت خود را در آن‌ها به ودیعه نهاد. مطابق آیه ای از قرآن که فرمودند: «فطرت الله التي فطر الناس عليها ولا تبديل لخلق الله»

در پیمان الست مطابق احادیث و روایات سعدا و اشقیا مشخص گشته اند و خداوند در این روز بهشت و جهنم را در میان بندگان خود تقسیم کرده است: «خداوند آدم را آفرید، سپس پشت او را با دست راستش مالش داد، تمام نسل او را از صلبش خارج کرد و فرمود: «هؤلاء في الجنة ولا ابالي وهؤلاء في النار ولا ابالي».

این گروه را برای بهشت آفریدم و باکی ندارم سپس پشت او را مالش داد و فرمود این گروه را برای جهنم آفریدم و باکی ندارم.» (مبیدی، ۱۳۶۱: ۷۸۳)

زاهدان و مصلحان مر زهت فردوس را
وین گروه لا ابالی جام عشق انگیز را
(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷: ۱۲)

در آتش از خیال رخس دست می دهد
ساقی بیا که نیست زدوزخ شکایتی
(حافظ، ۱۳۸: ۵۹۴)

مطابق شواهد فوق سنایی و حافظ خود را از آن گروه لا ابالی در عهد ازل می دانند که در مقابل سجده نکردن خدای تعالی عشق را صاحب شدند و گروه دیگر از فردوس برخوردار گشتند. حافظ از این دوزخ که سرنوشت الهی است و در عهد الست قرعه فال به نام او خورده شادان است و تا روز حشر در لذت مستی حاصل از نوشیدن جام دوست به سر می برد.

سر ز مستی بر نگیرد تا به صبح روز حشر
هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جام
دوست (حافظ، ۱۳۸۵: ۸۷)

در دین های آسمانی در این میثاق ربوبیت الهی و پذیرفتن آن توسط انسان مطرح شده است و آن رمانند تخم توحید دانسته اند که در قلب انسان ها کاشته شده است تا هر کس بتواند با آبیاری عقل و علم این تخم کاشته شده را بارور کند و آن را به سر منزل مقصود برساند و هدف اصلی که خشنودی خداوند، و آن بالاترین نعمت هاست، رابه دست آورد. همه باید به این پیمان وفادار باشند و اگر می خواهند در گروه صالحان و نیکبختان قرار گیرند باید این پیمان را آویزه گوش خود قرار دهند.

فطرت الهی که خداوند آن را در انسان به ودیعه نهاده است در این پیمان به او سپرده شده و بلا واسطه این کار انجام گرفته، یعنی همه ی نسل آدم شامل این کار شده اند. شاید بتوان فطرت انسان را جواب قاطعی بر سخنان کسانی دانست که اسلام آوردن و توجه به خدا را به تقلید کور کورانه از اجداد خویش می دانند و خداوند با یادآوری اصل فطرت انسان راه هر گونه بهانه ای را بر او بسته است.

« فرمان آمد که با سید این بندگان ما که عهد ما فراموش کردند و به غیری مشغول گشته با یاد ایشان ده آن روز که روح پاک ایشان با ما عهد دوستی می بست، و دیده ی اشتیاق ایشان را این توتیا می کشیدیم که الست بریکم» (مبیدی، ۱۳۶۱: ۷۹۴)

درازل بست دلم با سر زلفت پیوند
تاابد سر نکشد وز سر پیمان نرود (حافظ، ۱۳۸۵: ۳۰۲)

انسان گوهر پاک عشق را بالقوه در اختیار داشت و خداوند او را برای تحمل بار امانت بر فرشتگان ترجیح داد :

گوهر پاک ببايد که شود قابل فيض

ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

(همان:۳۰۸)

خرم دل آنکه همچو حافظ

جامی زمی الست گیرد

(همان:۲۰۱)

عشق:

لطیفه ای است نهانی که عشق از او خیزد که نام آن نه لعل و خط زنگاری است (همان:۹۲)

بلی را که بندگان در عهد است به زبان آورند تعبیر به عشق خداوند کرده اند گروهی بر این باورند که خداوند در عهد الست عشق خود را در مقابل پاسخ بلی در وجود نیکیبختان به ودیعه نهاد در این زمینه ما عاشق را در دو اصل مهم عرفانی یعنی تجلی و امانت بررسی می کنیم اما ابتدا یک تعریفی از عشق را ارائه می دهیم و نظر حافظ و سنایی را در مورد آن بیان می کنیم:

شیخ جنید قدس الله سره میگوید که محبت میل کردن دل است. و این آن باشد که دل بنده سوی خداوند عزوجل گراید و سوی چیزی که مر خدای راست عزوجل بی تکلف. یعنی هر کس او را اندر طاعت خداوند تکلف باید نشان آن است که محبت وی قاصر است. (مستملی بخاری، ۱۳۴۹:۳۴۹)

«حافظ عشق را غالباً بلکه همیشه (جز به ندرت و استثنا) در مفهوم کلی و عالی و معنوی آن یعنی هیجان و حرکت بسوی معبود مطلق و تأثر و شیفتگی در برابر سرچشمه ی حسن ازلی و تسلیم شوق آمیز در برابر کشف دوست و بالاخره تأثر و تشوق در مشاهده ی زیبایی طبیعت، که همه آینه ای در برابر جمال مطلق و نمونه و تصویری از زیبایی ازلی است استعمال می کند.» (مرتضوی، ۱۳۳۶:۳۹۹)

«به نظر سنایی زبان اشارت و عبارت از تعریف عشق عاجز است. عشق را تنها می توان با عشق تعریف و تفسیر کرد نه چیز دیگر. عشق حقیقتی مجرد و روحانی است که تنها از طریق اتصال با آن و براساس معرفتی شهودی می توان آن را شناخت.» (زرقانی، ۱۳۸۱:۱۶۵)

حافظ شیرازی حریم عشق را بسی بالاتر از عقل می داند و می گوید خود نمایی عقل در برابر عشق چون شعبده‌ی سامری پیش عصا وید بیضا و تدبیر عقل در ره عشق چون رقمی است که شبنمی ناچیز بر بحر می کشد.

حریم عشق را در گه بسی بالاتر از عقل است
کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد
(حافظ، ۱۳۸۵: ۱۶۳)

عشق بر تدبیر خنده زد زانکه در صحرای عقل
هر چه تدبیر است جز بازیچه ی تقدیر نیست
(سنایی، ۱۳۵۲: ۶۵۰)

قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق
چو شبنمی است که بر بحر می کشد رقمی
(حافظ، ۱۳۸۵: ۶۵۰)

به نظر حافظ و سنایی اگر انسان در ابتدا پروردگاری خداوند را قبول کرد و بار امانت عشق الهی را بر دوش کشید عدم توجه به راه پر مخاطره عشق در آینده بود، زیرا که در راه عشق باید به ترک تعلقات دنیوی و جهاد با نفس پرداخت تا سالک بتواند دشواری ها و گرفتاری های عشق را تحمل کند به نظر استاد زرین کوب در عهد الست فقط مجذوبان بودند که امانت الهی را پذیرفتند و نوای گوش نواز الست بر بکم را آری گفتند در حالیکه از آینده بی خبر بودند « حافظ در آنچه راجع به عشق « آسان » می گفت ؛ راجع به مسئله ی امانت الهی می گفت ، راجع به قرعه ی فالی که به نام انسان در آمد می گفت ، نظر به همین عشق الست داشت که انسان چون ظلم جهول بود ، چون دیوانه بود ، چون فقط به حد وقد بی اهمیت خویش می نگریست ، آن را پذیرفت و بعد ، فقط بعد ، بود که در دنیای واقعیت در لحظه های عادی که خود را باز می یافت ، به دشواری آن پی برد » (زرین کوب ، ۱۳۸۷: ۱۹۳)

الا یا ایها الساقی ادر کاسا وناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد
مشکلها(حافظ، ۱۳۸۵: ۱)

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد
دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود
سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد
ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق
بود(همان: ۲۹۷).
باین حال با تمام مشکلات و گرفتاری هایی که در مسیر پر سنگلاخ عشق قرار دارد سنایی و حافظ از آن استقبال می کنند و سرزنش های خار مغلیان را به امید رسیدن به کعبه ی وصال با شوق می پذیرند و آن را مایه امتیاز انسان بر سایر کائنات می دانند :

ما به جان خریده عشق لایزالی را، تو باز
لاابالی گفته وبرما جهان بفروخته
(سنایی، ۱۳۵۲: ۱۰۰۶)

درره منزل لیلی که خطر هاست در آن
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

(حافظ، ۱۳۸۵: ۶۲۳)

الف: تجلی

تجلی جلوه آفریدگار در بشر و کائنات است و پایه و اساس جهان بینی عرفانی در ایجاد عالم کون، بر خلاف جهان بینی فلسفی که ایجاد عالم کون را به علت و معلول ربط می دهند. مؤلف اللمع تجلی را تابش انوار الهی دانسته است بر دل های مقلان که با تجلی خداوند نیکی ها زیبا شده و جمال یافته اند و با پوشش او قبیح و سخت گشته اند (سراج طوسی، ۱۳۸۸: ۳۹۰)

این عالم جلوه ای از جمال و کمال خداست و خداوند ازلی و ابدی موجودی را لازم داشت که شایسته عشق الهی باشد و آینه ای می خواست تا جلوه خود را در آن به تماشا بنشیند.

حدیث قدسی: « کنت کزاً مخفياً فاجبت أن أتعرف فخلقت الخلق لکی اعرف . گنج پنهانی بودم که می خواستم شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم » بهترین نمونه برای این مدعاست و آثار و نشانه های خداوند علاوه بر انسان در همه جا ساری و جاری است:

به دریا بنگرم دریا ته وینم
به صحرای بنگرم صحرا ته وینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت
نشان از قامت رعنا ته وینم

(باباطاهر، ۱۳۸۵: ۲۵۹)

حافظ تجلی خداوند را در همان روز ازل عشق می داند که دامن گیر انسان گشت و ملک از این عشق ازلی خداوند بی نصیب ماند.

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش در همه عالم زد
جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

(حافظ، ۱۳۸۵: ۲۰۶)

در ادبیات عرفانی فرشته را لایق عشق الهی ندانسته اند زیرا فرشتگان هر کدام در نزد خداوند مقام و جایگاه مشخصی دارند آن طور که در قرآن آمده است: «وما منا الا له مقام معلوم» (صافات: ۱۶۴) فرشتگان در ابتدای خلقت آفرینش آدم از اینکه خداوند خلیفه ای را برای خود انتخاب کرد دست به اعتراض زدند و آدم را لایق عشق الهی ندانستند اما این پاسخ را از خدا شنیدند: « معذورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است . شما خشک زاهدان صومعه نشین خطایر قدس اید! از گرمدوان خرابات عشق چه خبر دارید؟ سلامتیان را از ذوق حلاوت ملامتیان چه چاشنی؟ (رازی، ۱۳۷۳: ۶۷)

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی بخواه جام ، گلابی به خاک آدم ریز (حافظ، ۱۳۸۵: ۳۶۰)

چند صبر کنید تا من بر این یک مشت خاک دست کاری قدرت بنمایم ، و زنگار ظلمت خلقت از چهره آینه ی فطرت او بزدایم ، تا شما در این آینه نقش های بوقلمون ببینید . اول نقشی آن باشد که همه او را سجود کنید . (همان: ۶۷) حافظ در ابیاتی دیگر تجلی خداوند را وحدت در کثرت می داند که با جلوه گری خدای واحد تمام ممکنات در عرصه ی هستی پدیدار شده اند :

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه عکس می و نقش نگارین که نم
این همه نقش در آینه او هام افتاد یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد
(حافظ، ۱۳۵۸: ۱۶۵)

گفتمش در حین وصل این ناله و فریاد چیست گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت
(همان: ۱۰۸)

سنایی همانند حافظ وجود این جهان ماده را از جلوه گری خداوند در روز ازل می داند :

جهان پر حدیث وصال تو بینم زهی نا رسیده به زلف تو چنگی
هما نا به صحرا گذر کرده ای تو که صحرا ز رویت گرفته است رنگی
ز عکس رخ تو به هر مرغزاری ز دیبای چینی گشاده است تنگی
(سنایی، ۱۳۵۲: ۱۰۳۳)

امانت:

« آنگاه امانت را بر عالم صورت عرض داد آسمان ها و زمین ها و کوه ها سر وازدند ، آدم مردانه آمد و دست پیش کرد ، گفتند : ای آدم بر تو عرضه نمی کنند تو چرا در می گیری ؟ گفت : زیرا که سوخته منم و سوخته را جز در گرفتن روی نیست . ای جوانمرد امانتی نزدیک تو نهادند از عهد ربوبیت «الست بر بکم» و مهر بلی بر او نهادند ، چون عمر به آخر رسد و ترا به منزل خاک برند ؛ آن فرشته در آید و گوید : « من ربک ؟ » آن مطالعت است که می کند که تا مهر روز اول بر جای هست یا نه » (میبیدی ، ۱۳۶۱ : ج ۸ ، ۹۵)

در کشف الاسرار میبیدی معانی متفاوتی برای امانت بیان شده مانند نمازهای یومیه، روزه، زکات، و حج به نظر نویسنده این تفسیر انسان با آگاهی این امانت را پذیرفت : « چون آسمان و زمین بترسیدند از پذیرفتن امانت و باز نشستند از برداشت آن، رب العزه آدم را گفت : ای آدم امانت دین و طاعت بر آسمان و زمین و

کوه عرضه کردم و طاقت پذیرفتن آن را نداشتند ، تو آن را برداری و پذیری ؟ آدم گفت : یا رب و ما فیها ؟ بار خدایا در پذیرفتن و برداشتن آن مرا چه بود ؟ گفت اگر نیکو کردار باشی ثواب یابی و اگر بد کردار باشی عقوبت بینی . آدم به خدمت و طاعت بنده وار در آمد و گفت : برداشتم میان گوش و دوش خویش. (مبیدی، ۱۳۶۱: ج ۸، ۹۴) اما مطابق آیات و روایات انسان نتوانست بار امانت را به خوبی تحمل کند و به نوعی در امانتی که به او سپرده شد خیانت کرد و ظلوماً جهولا که در آیه ۷۲ سوره احزاب به آن اشاره شده است ناشی از این ترک امانت است .

اما گروهی از مفسران خیانت در امانت را به قابیل نسبت می دهند : « سدی گفت : قصه عرض امانت آن است که آدم صفی صلوات الله علیه چون به زمین آمد ، رب العزه فرمود : ای آدم مرا در زمین خانه ایست در مکه و آن کعبه است مشرف و معظم و مقدس ، رو آنجا طواف کن ، چون خواست که به زمین مکه رود آسمان را گفت : احفظی اهلی و ولدی بالامانه : اهل و عیال و فرزند مرا گوش دارو امانت در آن به جای آر ، آسمان سر وازد و نپذیرفت . زمین را گفت همچون سر وازد و نپذیرفت ، کوهها را گفت ؛ همچنان سر وازد و نپذیرفت ، آنگه قابیل را گفت تو ایشان را گوش داری و امانت در آن به جای آری ، قابیل در پذیرفت ، پس آدم برفت ، چون باز آمد قابیل هابیل را کشته بود ، اینست که رب العالمین فرمود : « انه کان ظلوماً جهولا » (مبیدی ، ۱۳۶۱ : ج ۸- ۹۵)

« خداوند در روز الست شراب جمال و کلامش را به ارواح آدمیان نوشاند و آنان در مستی و وجد حاصل از این شراب بی آنکه به عاقبت کار بیندیشند ، به پرسش خداوند پاسخ بلی را گفتند و از این طریق ندانسته مسئولیت عظیمی را به گردن گرفتند و آنگاه حادثه تبعید آدم از بهشت به جهان مادی و محسوس و گرفتاری و درد و مشکلات فراق پیش آمد ، گرفتاری ها و مشکلاتی که البته خدا از پیش می دانست » (پورنامداریان، ۱۳۷۲: ۴۵)

سر زمستی بر نگیرد تا به صبح روز حشر
هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست
(حافظ، ۱۳۸۵: ۸۷)

بلا:

بلا از کلمات کلیدی قرآن و از اصطلاحات عرفانی است ؛ در لغت به معنی آزمون و آزمایش و یا اختیار به نعمت و محنت است «ولنبلوكم أیکم أحسن عملاً» (ملک : ۲)
تا چند به طراری ما را به زبان و دل
یک بار بلی گفتن صدر باره بلا کردن

(سنایی، ۱۳۵۲: ۹۶۷)

خداوند در قرآن مجید آورده است که برای سنجش میزان تحمل بندگان خود در مقابل دشواری و مشکلات آن‌ها را به بلا دچار می‌کند از جمله: «و بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة» (قلم: ۱۷) آن‌ها را به گرفتاری‌های همانند گرفتاری‌های اهل بهشت دچار کردیم.

«ولنبلونکم بشی من الخوف والجوع ونقص من الأموال والثمرات وبشر الصابرين» (بقره: ۱۵۵)

و می‌آزماییم شما را به ترس و گرسنگی و نقص دارایی و فرزندان و محصولات و بشارت ده صابران را» هجویری هدف از بلارا امتحان دانسته و صبر در برابر بلا راز ایمان واقعی شخص می‌داند و بیان می‌کند که درجات بلا برای بندگان متفاوت است: «به بلا امتحان تن دوستان خواهند به گونه‌گونه مشقت و بیماری‌ها و رنج‌ها که هر چند بلا بر بنده قوت بیشتر کند قربت زیادت می‌شود و با حق تعالی کی لباس اولیاست و کلاوه اصفیا و غذای انبیا پیامبر صلوات الله و سلم گفت: «اشد البلاء بالانبیا ثم الاولیا ثم الامثل فالامثل نحن معاشر الانبیا اشد الناس بلاءً». سخت‌ترین بلا خاص انبیاست و پس از آن خاص اولیا و سپس خاصان و نیکان بر طبق درجات ایشان. ما گروه انبیا از همه بلا کش‌تریم» (هجویری، ۱۳۸۷: ۵۴۸)

در عرفان اسلامی بنابر دستورات قرآن و سنت باید بلا را به جان خرید و حتی به استقبال آن نیز باید رفت تا محکی برای ایمان مؤمن باشد و تنها راه مقاومت در برابر بلا و سختی مطابق آیه ۱۵۵ سوره بقره که در گذشته به آن اشاره شد صبر و تحمل است.

صبر کن حافظ به سختی روز و شب عاقبت روزی بیای بی کام را (حافظ، ۱۳۸۵: ۱۳)

سنایی بلا را برای پیامبران اینگونه به نظم در آورده است:

ایوب با چندین بلا کاندرا بلا شد مبتلا پیوسته این بودش دعا، الصبر مفتاح الفرج

(سنایی، ۱۳۵۲: ۸۳۶)

اگر در راه پر مخاطره‌ی عشق بلایی سدّ راه انسان می‌شود این دو شاعر منشأ و علت آن در عهد امانت می‌دانند آنجا که انسان با یک بلی گفتن بلا را به جان خرید.

این بلا همیشه ملازم انسان است و هر کسی تاب تحمل آن را ندارد، خواص و آنهایی که در دیده‌ی عنایت الهی قرار دارند می‌توانند از این معرکه جان سالم به در برند:

مرد بی حاصل نیاید یار با تحصیل را جان ابراهیم باید عشق اسماعیل را

(همان، ۷۹۵)

مقام عیش میسر نمی شود بی رنج بلی به حکم بلا بسته اند عهد الست

(حافظ، ۱۳۸۵: ۳۷)

خیال زلف تو پختن نهکار هر خامی ست که زیرسلسله رفتن طریق عیار یست

(حافظ، ۱۳۸۵: ۹۲)

تاچند به طراری ما را به زبان ودل یک بار بلی گفتن صدباره بلاگفتن

(سنایی، ۱۳۵۲: ۹۶۷)

قول معروفی است که می گوید: «البلاء للولاء» لازمه ی دوستی به عاشقی، تحمل بلا و کشیدن رنج است.

ما دگر باره برستیم زغم ها در بادیه ی عشق نهادیم قدم ها

کندیم ز دل بیخ هواها و هوس ها دادیم به خود راه بلاها و ألم ها

(سنایی، ۱۳۵۲: ۸۰۱)

مشیت الهی و میثاق:

مرا روز ازل کاری به جز رندی نفرمودند هر آن قسمت که آن جارفت از آن افزون نخواهد شد

(حافظ، ۱۳۸۵: ۲۲۲)

در اکثر متون اسلامی و مخصوصاً آثار پیروان مذهب اشعری که حافظ و سنایی از این دسته اند میثاق یک مشیت الهی است که انسان چاره ای جز قبول آن را ندارد و خواه ناخواه باید آن را بپذیرد هر چند که در این زمینه به خود ظلم کرده باشد.

این سابقه ی ازلی بود که قرعه به نام انسان افتاد و او نمی تواند نصیبه ی ازل را از خود دور کند، ناچار باید این بار را تحمل کند.

حافظ از این قضای الهی استقبال می کند و آن را به این علت که لطف و بخشش دوست است می پسندد:

در آتش در مرصاد العباد که یکی از کتب مهم عرفانی در فاصله ی زمانی میان این دو شاعر است، از میثاق

الست به عنوان یک قسمت ازلی یاد شده و عنایت بی علت خداوند خوانده شده است: «هر که را کمند

عنایت در گردن افتاد آنجا افتاد و هر که را گردن به سلسله ی قهر بستند، آنجا بستند، این رنگ گلیم ما به

گیلان کردند» (رازی، ۱۳۷۳: ۳۴۴)

دیدگاه حافظ و سنایی دیدگاهی جبر آمیز به میثاق الست است که باید به آن رضا داد و مهر سکوت در برابر ناملایمات بر دهان نهاد .

رضا به داده بده و زجین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشاد ست
(حافظ، ۱۳۸۵: ۵۴)

این چه استغناست یا رب وین چه قادر حکمت است
کاین همه زخم نهان هست و جمال آه نیست
(همان: ۹۹)

هر چه بیداد است بر ما ریز کاند کوی داد
ما به جان پذیرفته ایم از زلف تو بیداد را
(سنایی، ۱۳۵۲: ۷۹۲)

در ازل رفته است تقدیری ز عشقت برسد
جز رضا دادن نگارا حيله و تدبير چیست
(سنایی، ۱۳۵۲: ۸۲۵)

نتیجه گیری:

خداوند در روز ازل تمام ذریه ی بنی آدم را در یک جامع کرد واز آنها این پیمان بندگی وعبودیت را گرفت. این پیمان پیمانی دو سویه بود زیرا از یک سوانسان محتاج به خدا واز سویی دیگر خداوند گنج پنهانی بود که می خواست شناخته شود و با افکندن سایه (تجلی) خود بر انسان او را به عشق خویش مبتلا کرد و انسانها همگی در عهد الست این میثاق را پذیرفتند گروهی با طوع و رغبت و گروهی با اجبار واکراه. سنایی در آثار خود میثاق را یک مشیت الهی می داند که انسان با طوع و رغبت آن را پذیرفته است و بلاهایی که در این راه در مقابل او قرار گرفته اند، لطف و آزمایش الهی برای سنجش میزان عشق انسان است. اما حافظ این پیمان را به چالش کشیده است و دودیدگاه نسبت به آن دارد. او در ابیاتی از دیوان خود به این دلیل به استقبال میثاق می رود که اراده و قسمت ازلی خداوند است و باید بی چون و چرا تابع آن بود.

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند
گراندرکی نه به وفق رضاست خرده مگیر

دیدگاه دیگر حافظ، دیدگاهی طنزآمیز به این میثاق است، که حافظ به پشت پازدن به تمام ظواهر شریعت و طریقت پیمانہ کشی و می نوشی را علاج فراموشی این میثاق جبر آمیزی داند.

گفتی ز سر عهد ازل یک سخن بگو
آنکه بگویمت که دو پیمانہ در کشم (حافظ، ۱۳۸۵: ۴۵۸)

عهد و پیمان فلک رانیست چندان اعتبار
عهد با پیمانہ بندم، شرط با ساغر کنم (همان، ۴۷۰)

حافظ و سنایی مانند اکثر عرفا هر اختیار و اراده ای برای خدا قایلند و برای بشر حول وقوه ای نمی دانند. آنها معتقدند که قبول میثاق الست راه را بر هر گونه اختیار می بندد و تنها از طریق جبر می توان مسأله را توجیه کرد.

چند رنجانی نگارا این دل مشتاق را
با سلامت خود مسلم نیست عشاق را
هر که را با عشق خوبان اتفاق آمد پدید
مشتری گردد همیشه محنت مخراق را
(سنایی، ۱۳۵۲: ۷۹۴)

منابع و مآخذ:

- ۱- قرآن کریم .
- ۲- اذکایی، پرویز (۱۳۸۵) *باباطاهرنامه*، تهران: توس.
- ۳- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۳)، *رمز و داستانهای رمزی*، تهران: علمی و فرهنگی .
- ۴- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۸۵) *دیوان اشعار*، به کوشش خطیب رهبر، تهران: صفی علیشاه.
- ۵- رازی، نجم الدین (۱۳۷۳)، *مرصادالعباد*، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۶- زرقانی، سیدمهدی (۱۳۸۱)، *زلف عالم سوز*، تهران: نشر روزگار.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳) *از کوچه رندان*، تهران: سخن.
- ۸- سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم، (۱۳۵۲) *دیوان اشعار*، به کوشش مدرس رضوی، تهران: کتابخانه سنایی.
- ۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۷)، *دراقلیم روشنایی*، تهران: آگاه.
- ۱۰- عتیق نیشابوری، ابوبکر (۱۳۸۴)، *تفسیر سوراآبادی*، به کوشش باستانی پاریزی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۱- مرتضوی، منوچهر (۱۳۱۵)، *مکتب حافظ*، تهران: توس.
- ۱۲- میبدی، رشیدالدین ابوالفضل (۱۳۶۱)، *کشف الاسرار*، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- هجویری، ابوعثمان (۱۳۸۴)، *کشف المحجوب*، به کوشش محمودعابدی، تهران: سروش.